



قلمرو ولایت تشریعی ائمه (2)

با استفاده از آیات قرآن و روایات معصومین (علیه السلام) به این نتیجه رسیده‌ایم که جعل حکم در حوزه دین فقط مختص خداست و تمام آنچه ائمه اطهار بیان می‌نمودند، با واسطه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خدای متعال دریافت شده بود.

با استفاده از آیات قرآن و روایات معصومین (علیه السلام) به این نتیجه رسیده‌ایم که جعل حکم در حوزه دین فقط مختص خداست و تمام آنچه ائمه اطهار بیان می‌نمودند، با واسطه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خدای متعال دریافت شده بود.

بخش دوم و پایانی

. بیان علوم و احکام براساس رعایت مصلحت

یکی دیگر از اموری که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام) واگذار شده، بیان معارف و احکام براساس رعایت مصلحت است. (مجلسی، 1404 ب: 2 / 240؛ صفار، 1404: 383) ائمه (علیه السلام) احکام و تفسیر و تأویل آیات را براساس رعایت مصالح و درجه فهم مخاطب (همان: 240) بیان می‌نمودند؛ از همین رو به برخی جواب می‌دادند و در مقابل برخی سکوت یا تقیه (همان: 236) اختیار می‌کردند. شواهد و نمونه‌هایی از روایات بر این معنا از تفویض دلالت دارند، مانند روایت ذیل:

حسن بن علی و شّا می‌گوید: از امام رضا (علیه السلام) درباره آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» سؤال کردم، امام فرمود: اهل ذکر و کسانی که باید از آنها پرسیده شوند، ما هستیم. گفتم: آیا شما مسئول و ما سؤال کننده‌ایم؟ امام فرمود: آری. عرض کردم: آیا بر ما لازم است که بپرسیم؟ امام فرمود: آری. گفتم: بر شما لازم است که جواب ما را بدهید؟ امام فرمود: خیر، اختیار آن به دست ماست؛ اگر خواستیم جواب می‌دهیم و اگر نه، پاسخی نخواهیم داد.

آنگاه امام برای اینکه این سخن بر راوی سنگین نباشد، کلام خود را مستند به کتاب خدا کرده و فرمودند:

آیا این سخن خدای متعال را نشنیده‌ای که فرمود: «این عطای ماست؛ به هرکس می‌خواهی، ببخش و از هرکس می‌خواهی، امساک کن و حسابی بر تو نیست.» (ص / 39؛ کلینی، 1365: 1 / 210)

از این دسته روایات برمی‌آید که ائمه اطهار (علیه السلام) به‌خاطر رعایت مصالح شیعه و کم‌ظرفیتی افراد (همان) و گاهی از روی تقیه (مجلسی، 1404 ب: 2 / 213) نمی‌توانستند سخن بگویند و تشخیص این امور برعهده آن سروران بود.

خلاصه اینکه، مراد از روایات تفویض، مرجعیت پیامبر و امام در بیان مقررات و قوانین الهی و تطبیق کلیات بر موضوعات جزئی در مسائل حکومتی و اجتماعی و قضایی (همان: 115) و نیز بیان معارف و احکام براساس رعایت مصالح می‌باشد.

روایات دسته دوم

این دسته از روایات شامل روایاتی است که می‌گویند هر آنچه پیامبر و ائمه (علیه السلام) حلال نمایند، حلال و هر آنچه حرام نمایند، حرام می‌باشد:

فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. (1) (همان: 441)

بنابر این دسته از روایات، اهل بیت (علیه السلام) حق تحلیل و تحریم امور را دارند.

بررسی مفهوم این دسته از روایات

همان‌طور که در خود این روایات بیان شده است، آنچه که پیامبر و امام (علیه السلام) حرام یا حلال می‌نمایند، همان چیزی است که خداوند می‌خواهد؛ بنابراین چیزی از سوی خود، خلاف اراده خداوند به او نسبت نمی‌دهند: «يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُ وَ لَا يَقْعِلُونَ إِلَّا مَا يَشَاءُ [بَلْ] عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْخِفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.» (همان: 25 / 339) در واقع آنچه از آنان صادر می‌شود، منطبق بر اراده و مشیت الهی است: «بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شَيْئًا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا

أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ (همان: 336) زیرا خدای متعال آنان را از افترا به خدا و بیان معارف براساس هوا و هوس و ادعای دروغ مبرا نموده است. (همان: 2 / 178)

روایات دسته سوم

این دسته شامل روایاتی است که اطاعت رسول الله و ائمه (علیه السلام) را در کنار اطاعت خداوند واجب نموده است. تعبیری که در این دسته از روایات آمده، به قرار زیر است:

1. خدای متعال خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: اطاعت از تو و ائمه بعد از تو را بر جمیع مخلوقاتم واجب نمودم؛ اطاعت و سرپیچی از شما به منزله اطاعت و عصیان من است. (کلینی، 1365: 1 / 440)

2. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من تابع اوامر و نواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشم؛ زیرا پیروی از احکام آن حضرت به منزله تبعیت از خدا و رسولش می باشد و نپذیرفتن آن در حد شرک به خدای متعال است. (2) (همان: 196)

بررسی مفهوم و مراد این دسته از روایات

بیان اینکه خدای متعال اطاعت رسولش را واجب نموده است، در بخش مربوط به آیات ولایت تشریعی گذشت؛ اما در ارتباط با روایت دوم می توان گفت آنچه امام علی (علیه السلام) آورد، همان احکامی است که رسول الله به او سپرده بود و خود آن حضرت مجالی نیافته بود تا آنها را بیان نماید. در نتیجه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه بعدی مأمور به بیان آن شدند؛ نه آنکه بخواهند چیزی ورای تعلیمات پیامبر بیان نمایند؛ زیرا خدای متعال در زمان حیات رسول مکرمش دینش را کامل نمود و جمیع حلال و حرام ها را بیان نمود؛ (مجلسی، 1404 ب: 26 / 34) بنابراین جایی برای وضع احکام دین از سوی ائمه باقی نماند.

روایات دسته چهارم

این دسته شامل روایاتی است که دلالت دارند امام علی (علیه السلام) درباره برخی مسائل که در کتاب و سنت نبود و از آن به «معضلات» یاد شده است، براساس رجم (3) و قرعه عمل می کرد. (صفار، 1404: 389) در روایتی نیز چنین تعبیر شده است: «رَجَمَ بِهِ يَعْنِي سَاهَمَ» (4) فَأَصَابَ. (همان)

براساس ظاهر این روایات، احکامی که کتاب و سنت نبود، خود آن حضرت جعل و وضع می نمود و این مطلب بیانگر آن است که جعل برخی احکام به آن حضرت سپرده شده بود.

بررسی مفهوم این دسته از روایات

درباره معنای کلمه «رجم» دو احتمال وجود دارد:

یک احتمال این است که «رجم» به معنای الهام باشد؛ (5) چون در چند روایت دیگر نیز بیان شده است که در «معضلات»، یعنی مسائلی که حکم آنها در کتاب و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبود، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سوی خدای متعال الهام می شد. (همان: 234) بنابراین آنچه از احکام که آن حضرت بیان می کرد، از جانب خداوند بوده است، نه از نزد خود. امام باقر (علیه السلام) در این باره فرمودند:

علی (علیه السلام) براساس کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می کرد و هنگامی با مسائل مستحدثه ای مواجه می شد که در کتاب و سنت نبود، خداوند حق را درباره آن به ایشان الهام می نمود و به خدا قسم این مسائل از معضلات بود. (مجلسی، 1404 ب: 33 / 26)

البته آنچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) از طریق الهام می گرفت، ابتدا بر خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل می شد (6) (صفار، 1404: 392) و سپس از طریق آن حضرت در اختیار امام علی (علیه السلام) و دیگر ائمه قرار می گرفت. (همان: 393) بنابراین از جمع روایات در این باب می توان به این نتیجه رسید که در آن برهه ای که امام علی (علیه السلام) برای قضاوت بین مردم به یمن فرستاده شده بود و به مسائلی برمی خورد که حکم آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشنیده بود، این احکام ابتدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شد، سپس از طریق روح القدس آنچه که بر آن حضرت نازل شده بود، در یمن به

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن حضرت را برای قضاوت بین مردم به یمن فرستاد و در همه مسائلی که حضرت با آن مواجه می‌شد، براساس حکم خدا و حکم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکم می‌نمود. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که چطور آن حضرت براساس حکم خدا و رسول حکم می‌نمود و حال آنکه کل قرآن نازل نشده بود و پیامبر هم نزد او نبود؟ امام فرمودند: روح القدس آن را به ایشان الهام می‌نمود. (همان: 452)

آیت‌الله سبحانی در این باره می‌فرماید:

اگر از جانب خدا رشته احکامی به آنها الهام می‌شد، مقصود تبیین احکامی بود که بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، ولی شرایط امکان بیان آنها را نیافته بود ... بین انشای احکام و اخبار از احکامی که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده، فرق است؛ انشای احکام جدید، ناقض خاتمیت است، ولی اخبار از احکامی که بر قلب پیامبر فرود آمده، تأیید خاتمیت و نشانه آن است. (سبحانی، 1384: 15)

احتمال دوم این است که «رجم» به معنای قرعه باشد؛ چنان‌که در روایت دوم تعبیر «سَاهَمَ» به معنای قرعه به کار رفته است. در این صورت باید بگوییم مواردی که آن حضرت از طریق قرعه حکم شرعی را مشخص می‌کرد، شبهات مصداقیه‌ای بود که اصل حکم در آن مشخص بوده و مشکل در تشخیص موضوع بود که حضرت برای حل آن از طریق قرعه اقدام می‌فرمود؛ چراکه خود شارع در این موارد برای تشخیص موضوع، قرعه را قرار داده است. از این رو خود حکمی شرعی از سوی خداوند می‌باشد؛ (مجلسی، 1404 ب: 2 / 177) چنان‌که امام باقر (علیه السلام) در روایتی فرمودند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به سوی یمن فرستاد و چون بازگشت، رسول خدا از او پرسید: شگفت‌ترین چیزی که در این سفر دیدی چه بود؟ عرض کرد: یا رسول الله! جمعی بر من درآمدند که کنیزی به شرکت خریده بودند و همه با او در یک طهر (یعنی زمان پاکی) هم‌بستر شده بودند و آن کنیز پسری زائیده بود و اینان با یکدیگر بر سر آن فرزند اختلاف داشتند و همه مدعی پدری او بودند، و من میان ایشان سه قرعه زدم و فرزند را نصیب کسی قرار دادم که قرعه به نام او بیرون آمد، و او را ضامن قیمت نصیب دیگران ساختم. (کلینی، 1365: 5 / 491؛ صدوق، 1367: 4 / 119)

یا اینکه بگوییم این مسائل مستحدثه، مربوط به احکام و حلال و حرام نبوده، بلکه در حوزه مسائل حکومتی و قضایی بوده است؛ چنان‌که امام سجاد (علیه السلام) در پاسخ به این سؤال که شما براساس چه حکمی حکم می‌کنید؟ فرمود: براساس حکم آل داود و اگر در موردی علمش نزد ما نبود، روح القدس آن را به ما الهام می‌کند؛ (صفار، 1404: 451) زیرا مسائل مربوط به حوزه دین به طور کامل بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده بود (همان: 394) و ائمه (علیه السلام) تابع کتاب و صحیفه‌ای بودند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده بود (مجلسی، 1404 ب: 26 / 33) و در آن، حکم همه حلال و حرام‌ها وجود دارد. (همان)

در روایات دیگر علم پیامبر و ائمه (علیه السلام) را در حوزه حلال و حرام مساوی می‌دانند (کلینی، 1365: 1 / 275) که این خود بیانگر آن است که احکام شرعی‌ای که از سوی ائمه (علیه السلام) بیان می‌شد، از پیامبر به آنها رسیده بود. در روایت دیگر از دیاد علم ائمه را در غیر حلال و حرام دانسته‌اند (صفار، 1404: 394) و در روایتی دیگر، علم در حوزه مسائل دینی را در عرض علوم دیگر قرار داده و فرمودند: علم قرآن و حلال و حرام در مقابل علمی که شب و روز (برای ما) پدید می‌آید، ناچیز است. (همان: 395؛ مجلسی، 1404 ب: 26 / 94) بنابراین آنچه بر علوم ائمه (علیه السلام) اضافه می‌شد، در غیر احکام شرعی بوده است.

بنابراین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که «معضلات» سه دسته بودند: برخی شبهات حکمیه بودند که حکم آن ابتدا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل می‌شد، سپس از طریق روح القدس در اختیار امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار می‌گرفت و آن حضرت آن را اعلام می‌نمود؛ برخی نیز شبهات مصداقیه بودند که از طریق قرعه حکم می‌فرمودند و برخی نیز مربوط به احکام قضایی و حکومتی بوده است و در هر صورت از نزد خود حکمی صادر نمی‌کردند.

پاسخ کلی

بحث درباره ولایت تشریعی و حق قانون‌گذاری و جعل احکام از سوی امام بود. ابتدا به مجموعه آیات و روایاتی که ظاهراً بر وجود چنین حقی برای آنان دلالت داشت، اشاره نموده و ذیل هر دسته به بررسی مفهوم و مراد آنها پرداختیم. در ادامه می‌خواهیم پاسخی کلی به آن مجموعه آیات و روایات بدهیم تا معلوم شود جز خدای متعال کسی حق جعل حکم از نزد خود را ندارد. پاسخ کلی که می‌توان در برابر این مجموعه از آیات و روایات دال بر تشریع حکم از سوی نبی و امام داد، در قالب دو

مجموعه آیات و روایات است که دلالت بر عدم چنین حقی برای آنان دارد.

آیات دال بر عدم حق تشریع ائمه (علیه السلام)

در این باب که ولایت تشریعی و جعل حکم و وضع قانون مختص خداوند است، چند دسته آیات وجود دارد:

آیات دسته اول

آیاتی که به صراحت بیان می‌کنند جز خداوند، هیچ‌کس حق قانون‌گذاری ندارد:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. (یوسف / 40)

در این آیه از تعبیر «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» استفاده شده که جعل حکم تشریعی را فقط از آن خدا دانسته است. اگر هم کسی از چنین حقی برخوردار باشد، باید براساس حکم خدا حکم کند؛ چنان‌که در آیات دسته دوم بدان اشاره شده است.

آیات دسته دوم

آیاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه همه انسان‌ها، اعم از انبیا و غیر انبیا باید براساس احکام الهی حکم نمایند:

1. «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ تَوْرٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.» (مائده / 44)

2. «وَلْيَحْكُمُ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.» (مائده / 47)

3. «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ.» (مائده / 48)

این دسته از آیات نیز حکمی را که از سوی انبیا و غیر انبیا بیان می‌شود، مقید به «ما انزل الله» نموده است که از آن چنین استفاده می‌شود که آنچه از سوی انبیا و اوصیا بیان می‌شود، در واقع اخبار و بیان حکم خداوند است، نه اینکه از سوی خود حکمی را جعل کرده باشند.

آیات دسته سوم

آیاتی که دلالت بر عدم حق جعل حکم برای غیر پیامبران می‌کند:

1. «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.» (توبه / 29)

2. «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.» (حشر / 7)

3. «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.» (فصلت / 41 - 42)

بنابر آیات فوق، معارفی که از طریق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیان می‌شود، واجب الطاعه بوده و کس دیگری نمی‌تواند چیزی را از نزد خود بر آن بیفزاید؛ بنابراین ائمه (علیه السلام) حق تشریع ندارند.

روایات دال بر عدم حق تشریع ائمه (علیه السلام)

روایات متعددی در مجامع روایی وجود دارد که بیانگر آن است که انبیا و ائمه (علیه السلام) فقط آنچه را که از سوی خداوند مأمور به تبلیغ آن بودند، بیان کرده و چیزی بر آن نمی‌افزودند. در ذیل به چند دسته از این روایات اشاره می‌کنیم.

دسته اول از این روایات بیان می‌کنند که همه نیازمندی‌های بشر در امور دین، حتی امور جزئی را پیامبر بیان فرمود: خداوند در زمان حیات رسول گرامی‌اش با نزول قرآن، دینش را کامل نمود و در آن جمیع حلال و حرام‌ها و حدود و احکام و جمیع

نیازمندی‌های بشر را بیان فرمود. بنابراین کسی که گمان کند دین الهی ناقص است، قرآن را رد نموده و کافر است؛ (کلینی، 1365: 1 / 198) زیرا هیچ چیزی که بشر بدان نیاز دارد، نماند مگر اینکه خداوند آن را در کتابش نازل کرد و برای پیامبرش بیان نمود (همان: 59) و فرمود: «ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام / 38)، و در حجة الوداع که در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (مائده / 3) پس امر امامت از مسائلی است که موجب تمام شدن دین است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از رحلت از این عالم، معالم دین را برای امت توضیح داد و راه‌ها را روشن کرد و آنها را به راه واقعی واداشت و علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را به‌عنوان امام و رهبر تعیین نمود و هر احتیاجی که داشتند، برآورده کرد. پس هرکس خیال کند خداوند دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده و هرکه قرآن را رد کند، کافر است. (مجلسی، 1404 ب: 25 / 120) نیز در روایت آمده: «پس از آموزه‌های آن حضرت و از اهل‌بیتش کمک بگیرید که جمیع آنچه بدان محتاجید، حتی جریمه یک خراش نزد اهل‌بیت آن حضرت است.» (همان: 26 / 34)

دسته دوم بیانگر نزول همه احکام از جانب خداوند است: همه فرائض یکی پس از دیگری از سوی خداوند نازل شد و ولایت، آخرین فریضه‌ای بود که دین الهی با آن کامل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مائده / 3)، و بعد از آن فریضه‌ای نازل نخواهد شد. (کلینی، 1365: 1 / 289) لذا علم امام در باب حلال و حرام زیاد نمی‌شود؛ زیرا احکام مربوط به حلال و حرام به‌طور کامل بر پیامبر نازل شد. (همان: 393)

دسته سوم بیانگر آن است که ائمه براساس کتاب علی (علیه السلام) احکام را بیان می‌کنند: کتابی نزد امامان معصوم (علیه السلام) است که جمیع آنچه مردم تا قیامت بدان نیازمندند، حتی جریمه یک خراش در آن وجود دارد. (همان: 303) این کتاب همان کتاب امام علی (علیه السلام) است که ائمه (علیه السلام) از آن تبعیت می‌کنند و فراتر از آن عمل نمی‌نمایند. (مجلسی، 1404 ب: 26 / 33)

دسته چهارم حاکی از اصول کلی و مناط احکام است که در اختیار پیامبر و امامان (علیه السلام) است و حکم هر موضوعی را براساس آن استنباط می‌کنند: اصول کلی همه آنچه که به اختلاف افراد پایان دهد، در کتاب خداوند وجود دارد، اما عقول مردم بدان نمی‌رسد؛ (کلینی، 1365: 1 / 60) بنابراین ائمه (علیه السلام) با رأی و نظر خود فتوا نداده و مسائل را بیان نمی‌کنند؛ بلکه با استفاده از احادیث پیامبر و اصول علمی‌ای که به ارث به آنان منتقل شده است، فتوا می‌دهند و به تبیین امور می‌پردازند. (8) (صفار، 1404: 300 - 299)

دسته پنجم بیانگر آن است که هرآنچه ائمه (علیه السلام) در حوزه حلال و حرام می‌گویند، از سوی خداوند به آنها رسیده است:

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

سند آنچه که به شما می‌گویم، بدین شرح است: از پدرم، از جدم، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از جبرئیل، از خدای متعال. (مجلسی، 1404 ب: 2 / 178)

تا بدین‌جا از آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که ائمه (علیه السلام) در حوزه حلال و حرام از نزد خود حکمی را جعل نکرده و آنچه بیان می‌کردند، یا مستقیماً از سوی خداوند نازل شده بود و یا احکامی بود که با استفاده از اصول و معیارهای کلی که از ناحیه خداوند در اختیار آنها بود، استنباط می‌کردند که در واقع همان بیان حکم الهی می‌باشد.

قلمرو تشریع ائمه (علیه السلام)

نفی تشریع امام در حوزه دین بدین معنا نیست که آنان به‌هیچ‌وجه حق هیچ‌گونه قانون‌گذاری را ندارند؛ بلکه از آیات و روایات برمی‌آید که در حوزه مسائل حکومتی و قضایی، ائمه (علیه السلام) همانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق جعل حکم را دارند؛ چنان‌که از تکرار لفظ «أَطِيعُوا» در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» استفاده می‌شود که اطاعت از پیامبر دو جنبه دارد: یک بُعدش مستقیماً به اطاعت خدا برمی‌گردد؛ چون اطاعت در احکام وحیانی است و بُعد دیگرش مستقیماً به اطاعت رسول و با واسطه به اطاعت خدا برمی‌گردد. (طباطبایی، 1417: 4 / 388) این بُعد از اطاعت آن حضرت مربوط به احکام جزئی است که ایشان در مواجهه با حوادث جاری و متغیر جامعه صادر می‌کرد؛ از قبیل احکام مالی، انتظامی و نظامی مربوط به دفاع و نیز احکام راجع به طریق آسان‌تر کردن ارتباطات و مواصلات و اداره شهر و امثال اینها که زمام آن به‌دست والی و متصدی امر حکومت است. (همان: 121)

همچنین آنجا که میان مردم قضاوت می‌کرد، دیگر قضاوتش نمی‌تواند وحی باشد؛ بلکه طبق موازین اسلامی و براساس ظواهر

بین آنها حکومت می‌کرد؛ چنان‌که خود آن حضرت فرمودند: من مأمورم که به ظاهر حکم کنم. (مطهری: 4 / 844) البته اطاعت از آن حضرت در مسائل حکومتی و قضایی نیز در حقیقت اطاعت از خداوند است؛ زیرا وجوب اطاعت رسول منوط به اذن خداوند می‌باشد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (طباطبایی، 1417: 4 / 388؛ جوادی آملی، 1389: 17 / 609)

همین محدوده از ولایت برای ائمه (علیه السلام) نیز ثابت است و آنان در آرا و اقوالشان واجب‌الاطاعه هستند و همانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق تشریع و صدور حکم را دارند و امت اسلامی موظف به تبعیت از آنان می‌باشد؛ چنان‌که آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / 59) بدان دلالت می‌کند.

نتیجه

از جمع بین آیات و روایات ثابت شد که ائمه (علیه السلام) در حوزه دین فقط مبلغ احکام الهی هستند و از نزد خود هیچ حکمی را صادر نمی‌کنند؛ بلکه فقط در مسائل مربوط به حکومت و قضا به اذن خداوند حق وضع قوانین حکومتی را دارند. بنابراین مرجعیت دینی ائمه (علیه السلام) در تعارض با خاتمیت نبوده، بلکه با وجود چنین امری است که خاتمیت معنا پیدا می‌کند؛ چنان‌که قرآن کریم اتمام و اکمال دین را با جعل امامت اعلام کرده و می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده / 3)

پی نوشت:

- [1]. تعبیری که در این روایات آمده، متفاوت با تعبیر روایات دسته اول است؛ لذا جداگانه بررسی می‌شود.
2. روایات دیگری نیز شبیه به همین روایت در کافی ذکر شده است.
3. «رجم» در لغت به معنای سخن گفتن از روی ظن و حدس می‌باشد. (ابن‌منظور، 1414: 12 / 227)
4. «سَاهَم» به معنای قرعه زدن است. (همان: 12 / 308)
5. علامه مجلسی نیز به این معنا به عنوان یک احتمال اشاره نموده است. (مجلسی، 1404 ب: 26 / 33)
6. در همین مورد ذیل باب «ما تَزَادُ الْأَئِمَّةُ وَ يَعْرُضُ عَلَى كُلِّ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ مِنَ الْأَئِمَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَ مِنْ دُونِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ» یازده روایت نقل شده است.
7. بین این دو، تنافی وجود ندارد زیرا از روایات استفاده می‌شود که روح‌القدس عالی‌ترین مرتبه روح پیامبر اکرم | و ائمه است چنان‌که در روایات برای انبیا و ائمه پنج روح برشمرده‌اند که یکی از آنها روح‌القدس است گرچه روح‌القدس انبیا و ائمه دارای مراتب است که عالی‌ترین مرتبه از آن پیامبر اسلام | سپس امیرالمؤمنین است.
8. در بصائر و بحارالانوار روایات متعددی در این باب ذکر شده است.

منابع و مأخذ

- آملی، سید حیدر، 1422 ق، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
ابن‌منظور، محمد بن مكرم، 1414 ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
امام خمینی، سید روح‌الله، 1375، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
جوادی آملی، عبدالله، 1374، تفسیر موضوعی قرآن مجید سیره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در قرآن، ج 9، قم، اسراء.
_____، 1382، ادب فنای مقربان، ج 1، قم، اسراء.
_____، 1389، تفسیر تسنیم، ج 17، قم، اسراء، ج دوم.
حمود، محمد جمیل، 1421 ق، الفوائد البهية فی شرح کلام الامامية، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
سبحانی، جعفر، 1407 ق، مفاهیم القرآن، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیه.
_____، 1384، «خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم»، قبسات، ش 37، پاییز، ص 26 - 5.

سروش، عبدالکریم، 1384/7/3، www.dr.soroush.com.

شبر، سید عبدالله، 1407 ق، مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات.

شریف‌زاده، بهمن، 1385، «امامت در سازگاری با خاتمیت»، کتاب نقد، ش 38، بهار، ص 146 - 133.

شوشتری، محمدتقی، 1376، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

صافی، لطف‌الله، 1360، ولایت تکوینی و ولایت تشریعی، تهران، مؤسسه الامام المهدی.

صالحپور، قدرت‌الله، 1384، خورشید امامت و ولایت، قم، سلمان آزاده.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه، 1367، من لایحضره الفقیه، ترجمه علی‌اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.

_____، 1413 ق، من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

صفار، محمد بن حسن بن فروخ، 1404 ق، بصائر الدرجات، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی.

طاهری خرم‌آبادی، سید حسن، 1364، «بحثی پیرامون ولایت فقیه»، مجله نور علم، ش 11، مرداد ص 90 - 77.

طباطبایی، محمدحسین، 1417 ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ پنجم.

طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

طیب، سید عبدالحسین، 1378، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام.

قدردان قراملکی، محمدحسن، 1386، آیین خاتم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

کلینی، محمد بن یعقوب، 1365، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية.

مازندرانی، ملاصالح، 1421 ق، شرح اصول الکافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، 1404 ق، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.

_____، 1404 ق الف، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چ دوم.

محقق، جعفر، 1385، «تعارض امامت و خاتمیت»، کتاب نقد، ش 38، بهار، ص 132 - 105.

مطهری، مرتضی، 1375، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 4، تهران، صدرا، چ سوم.

مغنیه، محمدجواد، 1414 ق، الجوامع و الفوارق بین السنة و الشیعه، بیروت، مؤسسه عزالدین.

مکارم شیرازی، ناصر، 1422 ق، بحوث فقهیة هامة، قم، مدرسه امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام).

علی زمانی قشلاقی: دانشجوی دکتری کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله علیه).

فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی 33